

گنج حضور

Parvizshahbazi.com



پیغام عشق

قسمت شانزدهم



گنج حضور

Parvizshahbazi.com



آقای حسام از مازندران



آقای حسام از مازندران

پیغام عشق - قسمت
شانزدهم

گنج حضور

Parvizshahbazi.com

برنامه ۸۱۷ غزل ۱۸۳۸ قسمت اول

چند گریزی ای قمر، هر طرفی ز کوی من؟
صید تو ایم و ملک تو، گر صنمیم و گر شمن

ای خدا، چرا ما هر بار به سوی یک هم هویت شدگی از فضای یکتایی
تو می گریزیم در حالی که می دانیم آغاز و پایان ما تویی.

از تو به وجود آمده ایم و در نهایت به تو باز می گردیم، با هر میزان
همانیدگی که داشته باشیم و هر میزان که خود را محبوب و بت دیگران
قرار دهیم هیچ گریزی از بازگشت به سوی تو نیست.

آقای حسام از مازندران

پیغام عشق - قسمت
شانزدهم

هر نَفَس از کرانه بی، یاد کنی ببهانه پی
هر نَفَسی برون کشی از عدمی هزار فن

هر لحظه برای بیرون پریدن از این لحظه و بدست آوردن چیزی در
بیرون ببهانه می کنیم و تسلیم را به تعویق می اندازیم و از زیر عهدی
که با خدا بسته ایم شانه خالی می کنیم که حالا فرصت بده یک چیز
دیگر بدست بیاوریم سر فرصت به تو زنده می شویم اما تو با قضا،
هزار فن به من ذهنی ما میزند که یعنی سرنوشت نهایی شما زنده
شدن به زندگی است، نه شادی خواستن از چیزها و وضعیت ها.

آقای حسام از مازندران

پیغام عشق - قسمت
شانزدهم

گَر چه کثیفِ منِزِلِم، شد وطنِ تو این دلم
رحمتِ مؤمنی بود میل و محبتِ وطن

خدا یا درست است که مرکزمان را از هم هویت شدگی ها انباشته اپیم
اما ایمان داریم که این خانه، خانه‌ی توست و می دانیم که دست کن
فَکانِ تو، تا مرکزمان را از تمامِ دردها و آلودگی ها پاک نکند رهایمان
نمی سازد.

آقای حسام از مازندران

پیغام عشق - قسمت
شانزدهم

گنج حضور

Parvizshahbazi.com

دشمنِ جاهِ تو نیم، گرچه که بس مُقصّرم
هیچ کسی بود شهها، دشمنِ جانِ خویشتن؟

خدايا، آگاه شده ايم که از جنس تو ايم و جان ما و جان تو يکي بوده
است اما تا اين لحظه شادي را از چيزهای آفل طلب کرده ايم و يکي
پس از ديگري به جايِ تو به مرکز آورده ايم.

اين من ذهنی ما بود که فرييمان داده بود چون اوست که دشمن بزرگی
ما به عنوان امتداد تو بوده است و گرنه هیچ کس که با دستِ خود تيشه
به ريشه خويش نمي زند.

آقای حسام از مازندران

پیغام عشق - قسمت
شانزدهم

مطربِ جمِعِ عاشقان، برجه و کاهلی مَکُن
قصِّهِ حسن او بگو، پردهِ عاشقان بزن

ای انسان تویی که شادی بخش و منعکس کنندهِ جمال و زیبایی
زندگی بر تمامِ مخلوقاتِ عالم هستی.

برخیز و سرودِ عشق و وحدت را بر جمِعِ عاشقان بخوان.

برخیز و کارِ زنده شدنِ به او را به فردا مینداز.

آقای حسام از مازندران

پیغام عشق - قسمت
شانزدهم

حافظ غزل ۴۵۵

بال بُگشا و صَفیر از شَجَر طَوْبَى زَن
حِيف باشَد چو تو مَرْغَى كَه اسِيرِ قَفْسَى

ای مرغِ آسمانی ای انسان، از روی دانه های هم هویت شدگی برخیز و
بر روی درخت عدم با آن ریشه بی نهایتش بنشین و پیغامِ ارجعی را بر
تمامِ باشندگانِ عالم بخوان.

حِيف است پرنده ای آزاد و رها که امتدادِ خداست در قفسِ من ذهنی
اسیر شده باشد.

آقای حسام از مازندران

پیغام عشق - قسمت
شانزدهم

گنج حضور

Parvizshahbazi.com

همچو چهیست هجر او، چون رَسَنِیست ذکر او
در تُکِ چاه یوسفی دَست زنان در آن رَسَنِ

ای انسانی که در جهنم افسانه سازی من ذهنی ات به درد و دوری از
اصل خود دچار شده ای تو یوسف زیبا رویی هستی که خدا ریسمان
راهایی بخش تسليم را در چاه فراق انداخته است.

همان ریسمان واهمانش.

ریسمان شناسایی و انداختن هم هویت شدگی ها.

دستانِ جَهد و کوشش را پیوسته در این ریسمان زن تا رها شوی.

آقای حسام از مازندران

پیغام عشق - قسمت
شانزدهم

گنج حضور

Parvizshahbazi.com

ذوق ز نیشکر بجُو آن نی خشک را مخا
چاره ز حسن او طلب چاره مجو ز بوالحسن

ای انسان، تو برو آن ذوق و چاشنی، یعنی آن چهار برکت عقل، حس
امنیت، هدایت و قدرت را از مرکز عدم طلب کن نه از چیزهای آفل که
هر لحظه دستخوش تغییر هستند و فنا.

شادی را دست اول از زندگی طلب کن نه از کسانی که خودشان حبس
شده در من های ذهنی خویشند.

آقای حسام از مازندران

پیغام عشق - قسمت
شانزدهم

غزل ۶۵۲

زندانی مرگند همه خلق یقین دان
محبوس تو را از تک زندان نرها ند

گر تو مرید و طالبی، هست مراد مطلق او
ور تو آدیم طایفی، هست سهیل در یمن

اگر تو واقعاً طلب حضور داری، مراد مطلق خداست.

آقای حسام از مازندران

پیغام عشق - قسمت
شانزدهم

گنج حضور

Parvizshahbazi.com

باید مانند پوست در دستِ دَبَاغِ زندگی تسليم باشی.

تا آنقدر تو را وَرَز دهد و در نهایت از نور عدمش بر تو بتاباند تا تو
در خور و شایسته حضور شوی و این را بدان تا خمیرمايه عدم به تو
نخورد نانِ تو فَطیر باشد.

ارادتمند شما و دوستان
حسام مازندران

آقای حسام از مازندران

پیغام عشق - قسمت
شانزدهم

گنج حضور

Parvizshahbazi.com



خانم فریده از هلند



خانم فریده از هلند

پیغام عشق - قسمت
شانزدهم

خلاصه ای از غزل ۱۸۳۸ برنامه ۸۱۷

چند گریزی ای قمر هر طرفی زکوی من؟
صید توایم و ملک تو گر صنمیم و گر شمن

تا کی میخواهی از درد هوشیارانه کشیدن و به خدا زنده شدن فرار کنی
ای ماه شب چهاردهم. تو باید فقط صید خدا بشی یعنی او مدی به
خدائیت خودت زنده بشی. خودت دنبال شکار در این جهان نباش و
شکارچی نشو که تبدیل میشی به یک بت پرستی که این جهان مادی رو
بصورت بت می پرسته و اونها رو در مرکزش گذاشته.

خانم فریده از هلند

پیغام عشق - قسمت
شانزدهم

دیگه فرار نکن به گذشته و آینده به این لحظه و در لحظه ماندن رو
تمرین کن تا به خودم تو رو زنده کنم.

تو در ذات میدونی که قصد از آمدنت به این جهان زنده شدن به من
بوده نگو که سخته، دیوت رو با شناسایی در شیشه کن و با تسليم و فضا
گشایی اگه به طرفم بیای خواهی دید که به راحتی صید من میشی.
اینطوری طناب های نامرئی که از خودت به این جهان مادی وصل کردی
راحتر شناسی و دلت به اونها سرد میشه.

خانم فریده از هلن

پیغام عشق - قسمت
شانزدهم

هر نفس از کرانه بی یاد کنی بجهانه بی
هر نفسی برون کشی از عدمی هزار فن

هر لحظه یک فکری از گذشته رو بالا میاری تا از این لحظه فرار کنی.
خودت و این افکار رو انکار کن که پرده ایست بین من و تو. این قدر در
مقابل من از فن ها و روش های منه ذهنی ات استفاده نکن و در برابر م
قد علم نکن، بگو نمیدانم تا من دست اتو بگیرم.

خانم فریده از هلن

پیغام عشق - قسمت
شانزدهم

گر چه کثیف منزلم شد وطن تو این دلم
رحمت مومنی بود میل و محبت وطن

در درون خودم به ذاته میدونم که مرکزم وطن و خانه توست ولی حالا به اشتباه مرکزم رو کثیف کردم. و بت های این جهانی رو در در مرکزم گذاشتیم و به این امر اعتراف دارم. با کمی بیداری از خواب ذهن متوجه این موضوع شدم که از مرکزم درست محافظت نکردم. ولی الان از تو تقاضا دارم که از رحمت و محبت ات به مرکزم بیای. دیگه متوجه خیره سری، توهمندی و منم منم گفتن هام شدم.

خانم فریده از هلن

پیغام عشق - قسمت
شانزدهم

دشمن جاه تو نیم گرچه که بس مقصرم
هیچ کسی بود شها دشمن جان خویشتن؟

حالا دیگه اعتراف میکنم به منم منم گفتن هام دیگه فهمیدم در خواب
ذهن بودن و درد کشیدن یعنی دشمنی با جاه و جلال توست. چه کسی
هست که بخواهد درد بکشه، دیگه مسولیت اشتباهاتم رو می پذیرم و به
گردن دیگران نمی اندازم. دیگه نمی خواهم دشمن جان خود که جان
توست باشم.

خانم فریده از هلن

پیغام عشق - قسمت
شانزدهم

مطرب جمع عاشقان برجه و کاهلی مکن قصه حسن او بگو پرده عاشقان بزن

خدايا از تو ممنونم که منو مطرب و عاشق اين جهان هستي خطاب ميکني. از تو ممنونم که منو قصه گوي زيبايهای خودت خطاب ميکني.

حالا با اين همه عشق که نثارم ميکني و چشمانم رو باز کردي انگيزه بيداري بيشتری پيدا كردم. خواب و تنبلي ذهن ام به کناري ميره و توان نواختن اين ساز زيبايه تو در اين کائنات پيدا ميکنم. تو اين توان رو در ذاتم نهادينه کرده بودی فقط تنبلي همانيدگي ها جلوی چشمانم رو گرفته بودن.

خانم فريده از هلن

پيغام عشق - قسمت
شانزدهم

همچو چهیست هجر او چون رسنیست ذکر او
در تک چاه یوسفی دست زنان در آن رسن



دیگه زندانی شدن در ته چاه ذهن بسه. حالا دیگه رسن صبر و پرهیز رو
میبینیم میخواهم ذکر تو رو بکنم که با تسليم به اتفاق این لحظه از این
چاه خودم رو بیرون بکشم. خدا یا این رسن صبر و شکر رو هر لحظه در
جلوی چشمانم نگه دار و توانم بده که هر لحظه رو با تسليم به سمت تو
بیام.

خانم فریده از هلند

پیغام عشق - قسمت
شانزدهم

ذوق ز نیشکر بجو آن نی خشک را مخا
چاره ز حسن او طلب چاره مجوز ز بوالحسن

خدایا خودت میدونی که نی های خشک این جهان رو، پول، بچه،... خیلی امتحان کردم ولی همه گذرا و موقتی بودن. وقتی که از بین میرفتن جان مرا هم با خودشون میبردند و درد میکشیدم. اما حالا دیگه به نیشکر و شیرینی که تو در ذاتم گذاشتی، که فقط کمی از اون رو بصورت آرامش و شادی بی سبب حس کردم و فهمیدم که چاره تمام دردهایم از وصل شدن به زیبایی درون خودم که تو هستی بدست میاد.

خانم فریده از هلند

پیغام عشق - قسمت
شانزدهم

گر تو مرید و طالبی هست مراد مطلق او
ور تو ادیم طایفی هست سهیل در یمن

اره خدا جون من بعنوان هوشیاری مرید و طالب زنده شدن به تو هستم.
مراد اصلی و مطلق ام فقط زنده شدن به توست. هر چقدر که لازمه و
صلاح میدونی منو در این راه شستشو بده تا به اون ستاره سهیل که در
درون خودم هست دست پیدا کنم. در مقابلت بله میگم دستم رو رها نکن.

خانم فریده از هلند

پیغام عشق - قسمت
شانزدهم

گنج حضور

Parvizshahbazi.com

آن دم کافتا^ب او روزی و نور میدهد
ذره به ذره را نگر نور گرفته در دهن

هر لحظه رو با امید زنده شدن بیشتر به خودت سپری میکنم. آفتاب تو در من هست وقتی توان و جرأت معذرت خواهی رو پیدا کردم ذره ذره وجودم به آرامش میرسه و بار سنگین گذشته از روی دوشم برداشته میشه. و این برکت از وجود شناسایی و بودن در این لحظه بدست میارم.
 سر تسلیم در برابرت دارم سجده منو بپذیر.

خانم فریده از هلن

پیغام عشق - قسمت
شانزدهم

گنج حضور

Parvizshahbazi.com

عمر و ذکا و زیرکی داد به هندوان اگر
حسن و جمال و دلبری داد به شاهد ختن

عمر دراز و تیز هوشی این دنیا بگذار نصیب انسانهایی باشه که دوست
دارند هنوز در ذهن زندگی کنند. ولی من خواهان زیبا رویی تو هستم
خواهان زنده شدن به خودت. خواهان دیدن دلبری که در درونم نهفته
است.

ملک نصیب مهتران عشق نصیب کهتران
قهر نصیب تیغ شد لطف نصیبه مجن

خدایا خواهان عشق تو هستم. عشق رو نصیبم کن. قهر و خشونت منه
ذهنی از آن خودش و لطافت و محبت از آن انسانی که خواهان توست.

خانم فریده از هلن

پیغام عشق - قسمت
شانزدهم

گنج حضور

Parvizshahbazi.com

شهد خدای هر شبی هست نصیبیه لبی
همچو کسی که باشدش بسته به عقد چار زن

خدايا شيريني و شهد تو هر لحظه مياد و اين چهار بعد ام رو سيراب
ميكنه. در اين شب دنيا هر کسی که خواهان اين زنده شدن باشه توان
گرفتن اين انرژي و شادي بي سبب را خواهد داشت.

تا که بود حيات من عشق بود نبات من
چونکه برآن جهان روم عشق بود مرا کفن

خدايا شكرت که منو از خواب ذهن بيدار كردی. ميخواهم تا وقتی که در
اين جسم هستم فقط نبات و شيريني تو رو داشته باشم. و تا وقتی به اون
جهان ميرم اين عشق همراهم باشه.

خانم فريده از هلن

پيغام عشق - قسمت
شانزدهم

گنج حضور

Parvizshahbazi.com

مدمن خمرم و مرا مستی باده کم مکن
نازک و شیر خواره ام دور مکن ز من لبِن

خدايا مست شراب تو هستم و به حق خودت اين شراب رو که که حیات و
زندگی ام اوست کم مکن که همچون شیر خواره ای محتاج شیر مادر
هستم.

چونکه حزین غم شوم عشق ندیمیم کند
عشق زمردی بود باشد اژدها حزن

خدايا تو زمردی، سپری همچون عشق رو به دستم دادی که با اون بتوانم
در برابر اژدهای منه ذهنی از خودم محافظت کنم.

خانم فریده از هلن

پیغام عشق - قسمت
شانزدهم

گنج حضور

Parvizshahbazi.com

گفتم من به دل: اگر بست رهت خمار غم
باده و نقل آرمت، شمع و ندیم خوش ذقن

این دلم گاهی میره توی ذهن و نگاهش به بت های ذهنی اش میافته،
هوس دوباره به سراغش میاد، بهش گفتم: میخواهی دوباره نقل و شراب
این دنیا رو برآت بیارم؟

گفت دلم: اگر جز او سازی شمع و ساقیم
بر سر مام و باب زن جام و کباب بازن

اما دلم جواب داد که اگه چیزی جز عشق و زنده شدن به خدا برايم بیاري
بر زمین خواهم زد.

خانم فریده از هلند

پیغام عشق - قسمت
شانزدهم

گنج حضور

Parvizshahbazi.com

گفتم: ساقی اوست و بس لیک به صورت دَگر
نیک ببین غلط مکن ای دل مست ممتحن

اما دلم جواب داد که دیگه بسه شراب این دنیا. دوباره به خواب ذهن
رفتن غلط دیدن تمام شده. به اندازه کافی درد کشیدم و امتحان کردم
این جهان رو.

خانم فریده از هلن

پیغام عشق - قسمت
شانزدهم

گنج حضور

Parvizshahbazi.com

بس کن از این بهانه ها وام هوای او بده
تا نبود قماش جان پیش فراق مرتهن

دیگه بهانه آوردن تمام شده. میخواهم با قدرت و توان خدایی و به خواست خدا تمام این منه ذهنی رو بدم. دیگه حیله گری و زرنگی منه ذهنی جایی نداره. البته خدایا برای تمام اینها قدرت و خواست تو باید باشه، منی وجود نداره همه تو هستی.

با احترام فریده از هلند 🙏

خانم فریده از هلند

پیغام عشق - قسمت
شانزدهم

گنج حضور

Parvizshahbazi.com



خانم مرضیه از نجف آباد



خانم مرضیه از نجف آباد

پیغام عشق - قسمت
شانزدهم

گنج حضور

Parvizshahbazi.com



سلام خدمت آقای شهبازی عزیز
و دوستان همراه گنج حضور

گاهی با رفتن به مکانی و دیدن شخصی یا صحنه ای دچار غم و دل
گرفتگی می شویم.

چی شده؟

یک درد از حافظه هیجانی ما، او مده بالا و داره خودش رو نشون میده.

خانم مرضیه از نجف آباد

پیغام عشق - قسمت
شانزدهم

اگر بخواهی باهاش ستیزه کنی که، چرا حالم بد شد؟ حیفه این همه حضور و عدمی که در درونم جمع شده بود! و یا دنبال علتش بگردی که تقصیر آن مکان یا شخص بوده و یا حتی تقصیر را به گردن خودت بیندازی که چرا چنین و چنان کردم، بدتر وارد وادی خطرناک ذهن می شوی و در دام دیو ملامت می افتی، حالت از اونی هم که بود، بدتر میشه، گیج می شی و همین طور در سرایشیبی جهنم سوزناک ذهن پایین و پایین تر می روی. درد، تقویت و بزرگتر شده، پنهان می شود و فرصت طلایی خدا برای انداختن یک نقطه چین دیگر، از بین می رود.

گنج حضور

Parvizshahbazi.com

پس چه کار کنم؟

فقط ناظر و شاهد این درد باشم، بشناسم که این از جنس ذهن و من ذهنیه، لطف خدا و کن فکان این را بالا آورده که بگه من هم هستم، من در درون تو اضافه ام، جای عدم نشسته ام.

به هیچ عنوان این درد را به عنوان مسأله نبینم که تازه بخواهم حلش کنم و فرایند مسأله سازی و حل کردن و زایش مسائل جدید، پیش بیايد. صبر می کنم، صبر فعالانه، یعنی اگر این اژدهای درد می خواهد درد بیشتری ایجاد کرده و ببلعد، پرهیز می کنم.

اگر کسی در اطرافم هست درد هوشیارانه می کشم تا او را قطب ایجاد درد برای خودم انتخاب نکنم، اگر دیو خواست از آب گل آلود ماهی بگیرد و از من ذهنی آن شخص کمک بخواهد، تیز باشم و نگاه کنم تا مرا تحریک به سُتیزه و مقاومت نکند.

خانم مرضیه از نجف آباد

پیغام عشق - قسمت
شانزدهم

گنج حضور

Parvizshahbazi.com

اگر هم تنها هستم، پرهیز می کنم از رفتن به کوچه پس کوچه های تاریک گذشته‌ی ذهن.

اصلاً این درد را جدی نمی گیرم و به خردۀ فرمایشات من ذهنی گوش نمی کنم، تا عدم پای مبارکش را به درونم بگذارد و جهنم این درد، ساکن شود، یعنی درد بیفتد.

آنگاه زندگی به تله افتاده درون این درد بر یقینم می افزاید؛

جانِ جان افزا، آسمان درونم را وسیع تر می کند.

وارد مربع حقیقت می شوم، صبر و شکر غیرآگاهانه و حقیقی زاییده شده، نهر شادی بی سبب از زیر درخت جانم جاری می شود.

خانم مرضیه از نجف آباد

پیغام عشق - قسمت
شانزدهم

گنج حضور

Parvizshahbazi.com

خلاقیت ایجاد شده در اثر آن ۴ برکت طلایی، دردهایی که بابت این درد، به جان دیگران ریخته ام را نیز شستشو می دهد و جبران می کند.
امتداد خدا، دستِ خدا می شود برای سامان بخشیدن و تغییر وضعیت کنونی.

و

بهشت در بگشاید که غیر ممنون است 

 شاد و سلامت باشید.
مرضیه از نجف آباد

خانم مرضیه از نجف آباد

پیغام عشق - قسمت
شانزدهم

گنج حضور

Parvizshahbazi.com



آقای حسام از مازندران



آقای حسام از مازندران

پیغام عشق - قسمت
شانزدهم

گنج حضور

Parvizshahbazi.com

برنامه ۸۱۷ غزل ۱۸۳۸ قسمت دوم

آنِ دم کآفتاب او روزی و نور می دهد
ذره به ذره رانگر، نور گرفته در دهن

گرچه که گل لطیف تر، رزق گرفت بیشتر
لیک رسید اندکی هم به دهان یاسمن

هر لحظه برکت زندگی و شادی خدا به سوی تمام باشندگان عالم
جاریست و هر کدام به اندازه‌ی تسلیم و لیاقتی که دارند بهره می
گیرند.

آقای حسام از مازندران

پیغام عشق - قسمت
شانزدهم

گنج حضور

Parvizshahbazi.com

درست است آنها بی که مقدار زیادی از هم هویت شدگی هایشان را
انداخته اند بهره فراوان تری می برند اما تو ناامید نباش و هر میزان،
هم هویت شدگی که داری از همینجا رویت را به سمت خدا کن که
دستِ گُنْ فکانِ خدا روزی، تو را هم به حضور زنده خواهد کرد.

عُمر و ذَكَا و زیرکی داد به هندوان اگر
حسن و جمال و دلبری داد به شاهدِ ختن

ملک نصیب مهتران، عشق نصیب کهتران
قهر نصیب تیغ شد، لطف نصیبه مِجن

آقای حسام از مازندران

پیغام عشق - قسمت
شانزدهم

شادی های زودگذر این جهانی نصیب من های ذهنی، و شادی و آرامش و برکت ایزدی نصیب کسانی که از من ذهنی جدا می شوند و به فضای یکتایی رو می کنند.

هم هویت شدگی ها با تمام دردهایی که در پی دارند از آن پادشاهان سرای غرور، و عشق و لذت وحدت با خدا از آن فروتنان سرای قرار و سکون.

قهر و درد و عذاب، نصیب کسانی که با اتفاق این لحظه می ستیزند و لطف و عنایت خدا نصیب کسانی که تسليم اتفاق لحظه می شوند تا خدا را بر درش ملاقات کنند.

آقای حسام از مازندران

پیغام عشق - قسمت
شانزدهم

غزل ۳۲۲

زخم پذیر و پیش رو چون سپر شجاعتی
گوش به غیر زه مده تا چو کمان خمامت

شَهدِ خدای هر شبی هست نصیبِه ی لبی
همچو کسی که باشدش بسته به عقدِ چار زن

برکت خدا هر لحظه به چهار بعد شخصی که خود را تسليم اتفاق این
لحظه کند جاری می شود.

کسی که اتفاقات را خوب و بد نکند و به عدالت خداوند ایمان داشته
باشد.

آقای حسام از مازندران

پیغام عشق - قسمت
شانزدهم

گنج حضور

Parvizshahbazi.com

تا که بُود حیات من، عشق بُود نیات من
چونکه بر آن جهان روم عشق بود مرا کفن

خداوندا یاریمان کن تا زمانی که در این تن خاکی هستیم از شهد و
شیرینی عدم زندگی بگیریم و زمانی هم که به سوی تو باز می گردیم از
تمامِ هم هویت شدگی ها پاک شده باشیم.

آقای حسام از مازندران

پیغام عشق - قسمت
شانزدهم

گنج حضور

Parvizshahbazi.com

مُدمنِ خَمْرَم و مرا مسْتی باده کم مَكْنُ
نازَگ و شیرخواره ام، دور مکن ز من لَبَن

خداؤندا ما هر لحظه برای بقا نیاز به هدایت و خِردِ تو داریم.

خداؤندا همین مقدار عدمی که نشانمان داده ای بی قرارمان کرده است
مانند لیوان آبی که به تشنه ای نشان دهی.

دیگر نمی خواهیم بالا آمدن دردها عدم را در ما بپوشاند.

آقای حسام از مازندران

پیغام عشق - قسمت
شانزدهم

گنج حضور

Parvizshahbazi.com

چونکه حَزِينِ غَمِ شَوَمْ، عَشْقَ نَدِيمَيْمَ كُنَدْ
عَشْقَ زَمَرْدِي بُودْ، باشَدْ اَزْدَهَا حَزَنْ

وقتی که غم می آید خبری با خود به همراه دارد.

اینکه ما هم هویت شدگی داریم.

می گویند غمگینی ما از شادی و امنیت ندادن چیزهای آفل است.

پس سرخورده از آنها بی قرار درمان می شویم.

درست اینجاست که عشق همدم و طبیب درمان می شود و مانند زمردی اژدهای من ذهنی را کور می کند و فراری می دهد.

آقای حسام از مازندران

پیغام عشق - قسمت
شانزدهم

گنج حضور

Parvizshahbazi.com

گفتم مِن به دل اَگر، بست رَهَت خُمارِ غم
باده و نُقل آرَمت، شمع و نَدِيمِ خوشِ ذَقْن

گفت دلم اَگر جز او سازی شمع و ساقیم
بر سِرِ مام و باب زن جام و کبابِ بازَن

من ذهنی گفت اَگر این هم هویت شدَگی ها به تو شادی نداده غمگین
نباش، تو بیا با عوض کردنِ آنها و قرار دادنِ یکسری دیگر از آنها در
مرکزت حالت را خوب کن.

دلم گفت شادی که تو و همهٔ من های ذهنی می خواهید به جای
شرابِ زنده کنندهٔ خدا و نورِ بینا کننده اش بدھید از آنِ خودتان.

آقای حسام از مازندران

پیغام عشق - قسمت
شانزدهم

گفتم ساقی اوست و بس، لیک به صورت دگر
نیک بین غلط مکن ای دل مست ممتحن

بس کن از این بجهانه ها، وام هوای او بد
تا نبود قماشِ جان، پیشِ فراقِ مرتهن

من ذهنی این بار از راه معنوی برای به اشتباه انداختنم وارد شد که
بین این شادی های این جهان، همین خداست که خودش را به صورت
دیگری به تو نشان می دهد، تو دیگر به اندازه کافی امتحان شده ای بیا
و اشتباه نکن و این ها را به جای خدا بگیر.

آقای حسام از مازندران

پیغام عشق - قسمت
شانزدهم

گنج حضور

Parvizshahbazi.com

دلم گفت بس است دیگر تا کی می خواهی این امانتی که از جانب خدا نزد من است را در رهن خود و فراق نگه داری.

امروز باید هوشیاری که به اسارت گرفته ای پس دهی که من، جُز شراب ایزدی و نور نظر، به هیچ چیز دیگری آرام نگیرم.

ارادتمند شما و دوستان
حسام مازندران

آقای حسام از مازندران

پیغام عشق - قسمت
شانزدهم

گنج حضور

Parvizshahbazi.com



خانم سیمین از تهران



خانم سیمین از تهران

پیغام عشق - قسمت
شانزدهم

گنج حضور

Parvizshahbazi.com

با سلام و احترام خدمت آقای شهبازی و دوستان گنج حضوری
سیمین هستم از تهران
برنامه ۷۶۵
دیوان شمس غزل شماره ۹۷

بر سینه نهد عقل، چنان دل شکنی را
در خانه کشد روح، چنان ره گذری را

خانم سیمین از تهران

پیغام عشق - قسمت
شانزدهم

گنج حضور

Parvizshahbazi.com

می گوید عقل خوب ما، آن دل شکن که خدا دل شکن است در آغوش
می گیرد «بر سینه نهد عقل چنان دل شکنی را» چرا دل شکن است؟
برای اینکه ما من ذهنی داریم تا یک خرد ه از این کم می شود دل ما می
شکند توجه کنید! آیا دل زندگی می شکند؟ اگر از جنس زندگی بودم
میشکست؟ نه.

دل هم هویت شدگی ما تقاضا دارد و انتظار دارد که مرا تایید کنید توجه
بدهید قدرم را بدانید چون نمی دانید دلم می شکند وقتی دلم چیزی
می خواهد به من بدهید و گرنه دلم می شکند. ❤️ دل اصلی ما که
نمی شکند ❤️ خدا دل شکن است برای اینکه با صد تا چیز هم هویت
شدیم مردم از دل شکسته تقلبی می نالند ❤️ بر صدف آید ضرر نی بر
گوهر ❤️ اصلا می شده بر شما لطمه زد..؟ نه

خانم سیمین از تهران

پیغام عشق - قسمت
شانزدهم

گنج حضور

Parvizshahbazi.com

به گوهر زنده شما که امتداد خداست آسیب نمی‌رسد بر همین توقعات ما،
بر من ذهنی که بر اساس توقعات و خواسته‌ها بنا شده آسیب می‌رسد
هر چقدر هم هویت شدگی زیاد در مرکزش داشته باشد خدا دلش را زیاد
می‌شکند.

خدا دشمن من است..؟ نه خدا دشمن تو نیست تو اصول را بفهم اصول
این است که چیزهای این جهانی را بگذاری مرکزت و اسمش ریب
المنون است (حوادث ناگوار)

خانم سیمین از تهران

پیغام عشق - قسمت
شانزدهم

گنج حضور

Parvizshahbazi.com



خانم ن.ظ. از سندج



خانم ن.ظ. از سندج

پیغام عشق - قسمت
شانزدهم

گنج حضور

Parvizshahbazi.com

سلام آقای شهبازی:
معلم عزیزم... الان کم کم دارم متوجه اهمیت باز شدن پیله پروانه
وشکفتن گل با نیروی کن فکان، میشم!

هر چی با ذهن زور میزدم که پیشرفت کنم... بالهام میشکست.. و یا
گلپرهای گل حضور خوب رشد نمیکرد ویا تعداد خیلی کم آن رشد میکرد!

به اهمیت انصتوا وصبر... تا نیروی کن فکان وارد عمل بشه، به صورت
درونی، دارم آگاه میشم.. و آرامشی یافتم که عجله نکنم!

به صورت نا آگاهانه هشیاری حضور من در دردها و همانیدگیها یم زندانی
شده... و من نمیدانم درونم چه خبره؟! او فقط میداند... خواستم بگوییم
بهرتر میداند.. ولی به راستی، «او فقط میداند»... پس ممکنست برای
فردی این تحول کوتاه و برای دیگری طولانیتر باشد.

خانم ن.ظ. از سندج

پیغام عشق - قسمت
شانزدهم

ای رفته به چوگان قضا همچون گو
چپ میخور و راست میرو و هیچ مگو

کانکس که تو را فکنده اندر تک و پو
او داند و او داند و او داند و او

رابعی از خیام*

❗ با عجله و مقایسه ... حضوری شکسته و آسیب پذیر میشوم!
وقتی همه چیز را به زندگی واگذار کنم ... کم کم این پرده ها رو بر میداره!
و چون تسلیم و در فضای عدم بودم، دردم نمیاد! وقتی عجله کنم
شاید باید درد بیشتری بکشم!

خویش را تسلیم کن در دامِ مُزد
وانگه از خود بی ز خود چیزی بذد
دفتر دوم مثنوی بیت ۱۵۰۲

باتشکر ... ن.ظ. سندج

خانم ن.ظ. از سندج

پیغام عشق - قسمت
شانزدهم

گنج حضور

Parvizshahbazi.com



با سپاس از بینندگان گنج حضور بابت ارسال پیغام‌های معنوی خود



پیغام عشق - پایان قسمت
شانزدهم